

## مکاتبه ای پیرامون مسأله ی لائیسیته و سکولاریزاسیون در مناسبت با جامعه ی ایران امیر غلامی - شیدان وثیق

جندی پیش، در باره ی لائیسیته و سکولاریزاسیون - وپیزگی ها، تمایزها و جایگاه آن ها در مبارزه با دین سالاری در ایران - مکاتبه ای بین آقایان امیر غلامی و شیدان وثیق صورت گرفت. با توجه به اهمیت این موضوع در شرایط کنونی کشور ما - که بی شک یکی از مهمترین معضلات جامعه ی ما، اگر نه مهمترین بفرنج سیاسی و اجتماعی آن می باشد - نامه نگاران بی فایده ندانستند که مکاتبه ی خود را از طریق رسانه ها در اختیار افکار عمومی قرار دهند. در زیر، ابتدا نامه ی آقای امیر غلامی و سپس پاسخ شیدان وثیق را می خوانید.

امیر غلامی - شیدان وثیق

### نامه ی آقای امیر غلامی به شیدان وثیق

جناب آقای وثیق،

من از مقالات ارزشمند شما درمورد لائیسیته، که به درستی آن را "حلقه ی مفقوده ی اندیشه ی سیاسی ایران" خوانده اید، بهره ها برده ام. در این مورد به خاطر این آگاهی رسانی ارزنده و محققانه تان، که جای خالی آن بسی احساس می شد، بسیار سپاسگزار هستم.

بخشی از برداشت من از این مطالب آن بوده که شما در طی این مقالات کوشیده اید با تشریح تفاوت "منطق فرآیند ها" های متفاوت لائیسیته و سکولاریسم، اولی را به عنوان هدف عینی، صریح، و عاجل سیاسی معرفی نمایید. در این مورد کاملاً با شما موافقم. اما به نظر می رسد شما در طرح این هدف، اهمیت فرآیند سکولاریزاسیون را به قدر کافی لحاظ ننموده اید، و برعکس، سکولاریسم را به عنوان فرآیند پیچیده و مبهمی معرفی کرده اید که:

"... (برخلاف لائیسیته) به لحاظ مفهومی و تاریخی، بار شدید دینی - مسیحی دارد. هم الهیات مسیحی، هم فلسفه ی خردگرا، هم تاریخ مسیحیت و هم پروتستانتیسم به موضوع سکولاریسم و سکولاریزاسیون پرداخته اند و این مقوله را در خدمت مقاصد خود گرفته اند. در نتیجه، تفکیک معانی و مفاهیم مختلف سکولاریسم از یکدیگر و به ویژه تفکیک تعاریف دینی (دنیوی شدن مسیحیت) از تعاریف غیر دینی (خروج از قیمومت دین) یا به عبارت دیگر، انجام گونه ای «لائیسیزاسیون سکولاریسم»، کاری بس دشوار اگر نگوییم ناممکن است."

تأکید تبارشناسانه ی شما بر تمایز مفاهیم سکولاریسم و لائیسیته و تشریح خلط این دو مفهوم نزد روشنفکران ایرانی بسی روشنگر و راهگشاست. اما نکته ای که به نظر من - دست کم در این نوشتارهایی که از شما خوانده ام - مغفول مانده یا کم اهمیت جلوه داده شده، توجه به اهمیت زمینه ی فکری، اجتماعی برای تحقق لائیسیته است. زمینه ای که عموماً فرآیند سکولاریزاسیون خوانده می شود، و شما با فروکاستن مفهوم سکولاریسم به یک روند تاریخی در کشورهای پروتستان اروپایی، از آن عمومیت زدایی کرده اید. چه بسا این فقدان ناشی از تأکید بیش از حد بر تبارشناسی واژگان و چشم پوشی از کاربردهای متعارف مفاهیم باشد. به نظر من، این رویکرد به

خلائی در وجه تجویزی نوشتارهایتان انجامیده است:

تا جایی که به توصیف تاریخچه ی مفاهیم واژگان مربوط می شود، ایرادی که بر رویکرد شما به سکولاریسم وارد است این است که شما با نظر به گذشته، معنای فعلی سکولاریسم را فرونهاده اید. فکر می کنم منصفانه بتوان گفت که در استعمال متعارف و امروزی کلمه، دست کم در ایران، سکولاریسم دیگر خوبشاوندی ناگسستنی با ریشه های تاریخی آن ندارد و برخلاف بیان شما، کمتر مسلمان ارتودوکسی را بتوان یافت که اسلام را دینی سکولار بنامد، گرچه می گویند که اسلام برای زندگی دنیوی برنامه دارد. سکولاریسم همواره یک واژه ی تابو نزد مؤمنان بوده و هست. سکولاریسم به خوبی به عنوان فرآیند دین زدایی از جامعه (یا تقدس زدایی توسط عقلانیت تجربی بشری *si vous voulez*) جا افتاده است. عقلانیتی که ناگزیر در تقابل با و لذا فروتر از فرامین الهی قرار داده شده، یا از بروزات شیطانی کفر به حساب می آید. و احتمالاً شما هم قبول دارید که معانی بالفعل واژگان را کاربرد فعلی آنها معین می کنند و نه تجویز یا اتمولوژی. در کاربرد متعارفی واژه ی سکولاریسم، سخن گفتن از "لائسیسیزاسیون سکولاریسم" محلی از اعراب نمی یابد، چرا که سکولاریسم خود اساساً آن رویکرد فکری انگاشته می شود که ثمره ی سیاسی آن لائیسیته است و نه برعکس.

با این رویکرد شما به سکولاریسم، شگفت آور نیست که هنگامی که به وجه تجویزی نوشتارتان بپردازیم، تا آنجا که من در این چهار مقاله تان که در سایت مان درج کرده ایم دیده ام، صرفاً به نیروهای مترقی سیاسی توصیه کرده اید که به جای مفهوم گنگ سکولاریسم، لائیسیته را سرلوحه ی مطالبات سیاسی خود قرار دهند. از سوی دیگر، در این نوشتارها به درستی اشاره می کنید که:

" اسلامی که همواره از بدو تأسیس خصلت دین حکومتی را داشته است. دین قانون گذاری و سیاست کردن، دین حکومت بر " امت مسلمان"، دین جنگ و صلح، دین مدیریت امور مدینه، دین دنیوی (سکولار!) و اخروی. بدین سان، پیوند دولت، دین و روحانیت در ایران، در طول تاریخ، با کمیت و کیفیت بیشتر یا کمتری، همیشه برقرار بوده است."

بنابراین فکر می کنم که با این نظر موافق باشید که اگر می خواهیم لائیسیته داشته باشیم، چاره ای نداریم جز آنکه اسلام را از صحنه ی عمومی بیرون برانیم. به بیان استعاری، اسلام قابلیت همزیستی مسالمت آمیز با نظام لائیک (با دو رکنی که ذکر کرده اید) را ندارد. پس فراهم کردن زمینه ی اجتماعی تحقق لائیسیته مستلزم در هم شکستن هژمونی اسلام است. اما آیا این زمینه سازی همان مطلبی نیست که عرفاً سکولاریزاسیون جامعه خوانده می شود؟ اگر چنین است، پس آیا نباید این استراتژی نیز در فهرست برنامه های عاجل نیروهای ترقی خواه قرار گیرد؟

ممکن است شما بین مطالبات صریح و عاجل سیاسی با روندهای اجتماعی تفاوت قائل باشید، و توصیه ی خود به دنبال کردن پروژه ی لائیسیته را از مقوله ی اول و پروژه ی سکولاریزاسیون را از مقوله ی دوم بدانید. اگر چنین باشد باز هم می توانم شما را محق بدانم. اما اگر این مطلب به تجویزی بیانجامد که فرآیند سکولاریزاسیون را کم اهمیت جلوه دهد، و تحقق لائیسیته را کم و بیش مستقل از نیاز به بازنگری انتقادی، بنیادی و فراگستر در باورهای اسلامی بدانم (بالآخره اسلام مشکل ساز همان ذهنیت غالب مردمان مؤمن است) آن را ناموجه می یابم. به نظر می رسد تمایزهای و تجویز شما این مطالب را تلقین می کند که لائیسیته مقدم بر سکولاریزاسیون و بی نیاز از آن است.

سپاسگزار خواهم شد اگر نظرتان را در این زمینه بدانم.

همچنین، اگر شما در مورد اهمیت سکولاریزاسیون (با دلالت دین زدایی از جامعه) به عنوان پیش نیاز لائیسیته با ما هم عقیده هستید، برایمان بسیار مغتنم خواهد بود اگر موانع این فرآیند و نیز راهکارهایی را که مؤثر و راهگشا می یابید، بیان فرمایید. به ویژه اینکه با شرایط و امکانات فعلی ما، به عنوان فعالین دانشجویی و اینترنتی که سعی داریم کاتالیزوری برای فرآیند نیل به لائیسیته

باشیم، به نظرتان انجام چه کنش ها و ارائه ی چه قسم مطالبی برای خوانندگان مفید تر خواهد بود.

برای ما مزید امتنان خواهد بود که در صورت موافقت شما، پاسخ تان را در سایت "[سکولاریسم](#) برای ایران" درج کنیم.

از حسن توجه شما سپاسگزارم و برایتان سالی سرشار از سلامت، موفقیت و شادکامی آرزو دارم.

ارادتمند،

امیر غلامی

۲ فروردین ۱۳۸۵

---

## نامه و پاسخ شیدان وثیق

آقای امیر غلامی گرامی

با عرض سلام و اظهار تشکر از نامه ی نافذ و تأمل برانگیز شما، با سپاس از نگاه منتقد و ژرفی که به نوشته های من کرده اید و با تشکر از فعالیت گرانقدر شما و یاران تان در تارنمای *سکولاریسم برای ایران* در جهت هموار کردن راه "نیل به لائیسیته" در ایران... مایلیم، در پاسخ به نامه ی شما، نکاتی را طرح و در حقیقت به بحث گذارم.

من هم، مانند شما، بر این عقیده ام (و همواره بوده ام) که «فرایند لائیسیته» یا «جدایی دولت و دین» در غرب را نمی توان، به هیچ رو، «مستقل» از زمینه های اجتماعی تکوین آن یعنی «جدا» از «پیش شرط های» فرهنگی و سیاسی، فکری و فلسفی و هم چنین زیربنایی و اقتصادی و در يك کلام تاریخی... تصور کرد.

از این جهت است که بخش های دوم و سوم کتاب *لائیسیته چیست؟* (۱) را به توضیح "ریشه ها و زمینه های لائیسیته" و "بنیادهای فلسفی - سیاسی" این پدیدار - از هابز تا مارکس - اختصاص داده ام. در آنجا، البته به اختصار، نوشتم که «ردپای» زمینه های «جدایی دولت و کلیسا» در غرب را می توان حتا در خود مسیحیت و در بنیاد آن یعنی در گفتار و کردار پیامبر آن پیدا کرد. این زمینه ها را سپس در شکل گیری جمهوری های خودمختار و مستقل شمال ایتالیا (در چالش با دو قدرت بزرگ مسلط یعنی امپراطوری ژرمنی از یکسو و واتیکان از سوی دیگر) (۲) مورد توجه قرار داده ام و سرانجام آن زمینه ها را در *رفرماسیون، پروتستانتیسم، روشنگری Les lumières*، *Aufklärung* آلمانی، انقلاب فرانسه و جنبش های سیاسی - اجتماعی اروپا در سده ی نوزدهم... یعنی آن چه که به مبانی «مدرنیته» معروف است، نشان دادم.

در ادامه ی تأملات فوق، تلاش من این است که بنیادهای فلسفی - سیاسی «مساله ی لائیک» (۳) در غرب را در پیوند با سیر تحولات اجتماعی و سیاسی و دینی این سرزمین، در مراحل مختلف و در تاریخ فلسفه ی سیاسی، مورد بررسی و کنکاش قرار دهم. ابتدا نیز، می بایست از

«سرچشمه‌ی» اصلی و بنیادین آغاز می‌کردم، یعنی از «یونانیت» - با این که لائیسیته پدیدار شده‌ی نوزدهم است - و به تقابل و جدل بزرگ پروتاگوراس - افلاطون بر سر پولیتیا politeia می‌پرداختم(۴).

با این حال می‌پذیرم که زمینه‌های اجتماعی و فکری تکوین فرایند لائیسیته و هم‌جنین سکولاریسم در غرب، کمتر مورد توجه قرار گرفته است و این کاستی در نوشته‌های من نیز محسوس است. به ویژه، همان‌طور که در آخر نامه‌ی تان به درستی اشاره می‌کنید، در مورد «موانع فرایند (لائیسیته) و نیز راه کارهای موثر و راهگشا»ی آن در ایران، کار قابل توجهی از جانب روشنفکران لائیک صورت نگرفته است. این جنبه‌ی «مغفول» قضیه‌ی لائیسیته در شرایط خاص کشور ما که دین سالاری خاصی بر آن حاکم است، یکی از کمبودهای بزرگ (اگر نه مهمترین کمبود) نظری، با همه‌ی پیامدهای ناگوار و منفی آن در زمینه‌ی «عمل سیاسی»، به شمار می‌رود.

اما اختلاف نظر در این جا نیست. اختلاف بر سر تصدیق و تشخیص «اهمیت زمینه‌های فکری و اجتماعی تحقق لائیسیته» که مورد توافق می‌باشد، نیست. بلکه تمایز در آن جا است که شما از یک سو، این «زمینه‌های فکری و اجتماعی» را سکولاریسم یا سکولاریزاسیون «می‌خوانید» و از سوی دیگر، همان‌طور که می‌گویید، برداشتی «متعارف» از «مفهومی» را تجویز می‌کنید که در باره‌ی آن، در همین غرب، یعنی در جایی که گهواره و سرزمین «سکولاریسم» است، اختلاف‌ها بی‌شمارند - تا حد زیر سوال بردن منطق و به کار گرفتن چنین اصطلاحی - و بر سر آن، مشاجرات فراوان و سختی طی شده‌ی بیستم در گرفته‌اند.

در چند نکته، اختلاف در آن جاست که:

۱- شما زمینه‌های گونه‌گون شکل‌گیری لائیسیته را به جنبه‌ی ای، ولو جنبه‌ی مهمی، از قضایا (که «سکولاریزاسیون» باشد) «تقلیل» می‌دهید. در کلام دیگر، اولی را حاصل دومی می‌انگارید. در حالی که این «زمینه‌های اجتماعی و فکری» پدیدارهای متنوعی را تشکیل می‌دهند که در «گیتی‌گرایی» خلاصه نمی‌شوند. فروپاشی فئودالیت‌ها، رشد روابط سرمایه‌داری و تشکیل دولت‌های ملی(۵) در اروپای غربی؛ پیدایش مناسبات اجتماعی مبتنی بر آزادی (از جمله آزادی وجدان) و استقلال فردی و برابر حقوقی فردی، دموکراسی نمایندگی شده، تقسیم سه قوای مملکتی از جمله تفکیک امر اجرایی از امر قضایی، رشد شهرنشینی و شهروندی و مهم‌تر از همه، تحقق نخستین و مهمترین «جدایی» یعنی جدایی جامعه‌ی مدنی(۶) و دولت و استقلال اولی نسبت به دومی.... بخشی از آن «زمینه‌ها» را تشکیل می‌دهند. سرانجام، علاوه بر شاخص‌های فوق، **همراه و همزمان با آن‌ها**، حادثه‌ی مهم دیگری در اروپا رخ می‌دهد که «گیتی‌گرایی» یا «سکولاریزاسیون» نامیده می‌شود و به تقدس زدایی، کاهش نفوذ و نقش دین در جامعه، پایان یافتن سلطه و حاکمیت مذهب بر امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و به طور کلی بر مدیریت کشور و در عین حال به اصلاح دین (در این جا مسیحیت) در جهت انطباق یافتن آن با شرایط زمانه و دنیوی... می‌انجامد.

تصدیق می‌کنید که محدود کردن زمینه‌های مختلف فرایند لائیسیته در اصطلاح «سکولاریسم» و اولی را «ثمره‌ی سیاسی» دومی خواندن (به نقل از نوشته‌ی شما)، کار چندان ساده‌ای نیست. مگر این که به سان آقای مجد رضا نیکفر، تحت عنوان «نظریه‌ی بومی» در باره «سکولاریزاسیون» (سکولاریسم ایرانی؟) همه‌ی مشخصات مدرنیته‌ی غربی را، به نام سکولاریزاسیون، تحویل دهیم... در این صورت، پرسش این است که چه نیازی به حفظ نام بی‌مسما «سکولاریزاسیون» داریم؟ چون این مقوله، یا «ویژگی» اش را از دست داده است (نزد آقای نیکفر) و یا، به تعبیر شما، «خویشاوندی با ریشه‌های تاریخی» اش را «گسسته» است.

۲- شما، در نامه ی خود، به حکم "کاربردهای متعارف"، "عموماً چنین می خوانند"، "Si vous voulez" (اگر چنین می پسندید)، "بیان استعاری"... از «سکولاریسم»، تعریف های متفاوت اگر نه متضادی از سکولاریزاسیون به دست می دهید: "سکولاریسم به خوبی به عنوان فرایند دین زدایی از جامعه (با تقدیس زدایی توسط عقلانیت بشری *Si vous voulez*) جا افتاده است؛ سکولاریسم خود اساساً آن رویکرد فکری انگاشته میشود...؛ "فراهم کردن زمینه ی اجتماعی تحقق لائیسیتیه مستلزم در هم شکستن هژمونی اسلام است. آیا این زمینه سازی همان مطلبی نیست که عموماً سکولاریسم جامعه خوانده می شود؟؛ "اهمیت سکولاریسم با دلالت دین زدایی از جامعه...؛ "چاره ای نداریم جز آنکه اسلام را از صحنه ی عمومی بیرون رانیم. به بیان استعاری، اسلام قابلیت همزیستی مسالمت آمیز با نظام لائیک... را ندارد". (همه ی تأکیدات از من است).

می پذیرید که در تعریف سکولاریزاسیون، بین «دین زدایی از جامعه»، «تقدیس زدایی»، «در هم شکستن هژمونی دین»، «رویکرد فکری»، «بیرون راندن از صحنه ی عمومی» (منظور کدام «صحنه» است؟ جامعه؟ نهاد های دولتی؟)... اختلاف بسی بزرگ و ژرف است. عبارت های: دین زدایی از جامعه، تقدیس زدایی، پایان دادن به سلطه ی دین، عدم قابلیت همزیستی مسالمت آمیز با نظام لائیک... به هیچ رو همسان نیستند. با چنین تعابیر و تعاریف متفاوتی که به قول شما از يك درك "متعارف" و "عموماً" پذیرفته شده ای بر می خیزند (و البته به زعم شما چنین درك متعارفی در ایران وجود دارد، چون در غرب - حداقل نزد آن دسته از متفکران و نظریه پردازانی که من مطالعه کرده ام- با چنین برداشتی رو به رو نشده ام) چگونه می توان از يك «نظریه ی سکولاریزاسیون» (۷) سخن راند؟

۳- سر انجام شما در نامه ی خود، بدون توجه به اختلاف های شان، «لائیسیتیه» را «ثمره ی سیاسی» "سکولاریسم" می خوانید. در حالی که به باور من چنین نیست و حداقل به این سادگی نیست. به واقع، تا آنجا که از تعاریف شما از سکولاریسم بر می آید و در بالا به آن ها اشاره کردم، **فرق چندان محسوسی** میان این دو مقوله یا پدیدار وجود ندارد و در نتیجه معلوم نیست چرا باید از «لائیسیتیه» سخن راند چون کار او را به خوبی و حتا خیلی بهتر «سکولاریزاسیون» انجام می دهد؟ آیا بهتر نیست که از «لائیسیتیه» «فاکتور» بگیریم و به همان «سکولاریسم» بسنده کنیم؟

در پایان، مایلم از دید خود و در چند نکته، «بفرنج سکولاریزاسیون» را با شما در میان گذارم. من به هیچ رو، مخالف استفاده از اصطلاح «سکولاریسم» یا «سکولاریزاسیون» در گفتمان اجتماعی، فرهنگی یا فلسفی **(با احتیاط های لازم)** نیستم و خود نیز، این جا آن جا، این مقوله ها را به کار برده ام. اما معتقدم که کاربرد آن ها در «جنبش سیاسی» و در «مداخله گری سیاسی» تا حد زیادی مساله برانگیز (Problématique) است. در حقیقت، **مشکل** «سکولاریسم» و «سکولاریزاسیون» را می توانم در چهار نکته، به صورت تلگرافی، چنین بیان کنم:

۱- از این مقوله، بر حسب این که در چه حوزه ای قرار گرفته ایم - حوزه ی سیاسی یا فلسفی؛ یزدان شناسی یا جامعه شناسی؛ فرهنگی، هنری، تاریخی یا اجتماعی - تعاریف گوناگون، پربار (chargé به زبان فرانسه) و متفاوتی به دست داده اند. در يك کلام، «سکولاریسم» چون پدیدار، در طول زمان و تاریخ و در مکان های مختلف، به موضوعات بسیار مختلف و متفاوتی اطلاق شده که در نوشته های خود به آن ها اشاره کرده ام.

در همین رابطه، قابل توجه است که بانیان «مدرنیته» و پاره ای از فلاسفه و **متفکران اصلی معاصر** از به کار گیری این واژه امتناع کرده اند. نزد کانت که پدر مدرنیته و Aufklärung محسوب می شود، چنین مقوله ای را پیدا نمی کنیم. هگل نیز، با این که طرفدار رفرم دین تحت لوای پروتستانتیسم است، اصطلاح Sakularisierung را هیچ گاه به کار نمی برد ولی از Verweltlichung، به معنای «دنیاپی شدن»، از جمله در مفهوم «گیتی گرایی روح و مسیحیت» سخن می گوید. بزرگترین جامعه شناس دین (۸)، ماکس وبر، که اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری را به رشته ی

تحریر در می آورد و بلومبرگ از این اثر او به عنوان "نمونه‌ی عالی نظری برای قضیه‌ی سکولاریزاسیون" (۹) نام می برد، **هیچ جا** واژه‌ی «سکولاریزاسیون» را استفاده نمی کند، اما در عوض عبارت مشهور «جهان افسون زده» Entzauberung der Welt را ابداع می کند. او **تنها** در مقاله‌ی، در سال ۱۹۰۶، در باره‌ی فرقه‌های پروتستان، اصطلاح Sakularisationsprozess را به کار می برد (۱۰).

از سوی دیگر، اندیشمندان معاصر چون هایدگر و دریدا نیز اصل واژه را زیر سوال برده اند. هایدگر می گوید: "صحبت کردن از «سکولاریزاسیون» (Sakularisierung)، بی فکری گمراه کننده‌ی است، زیرا برای اینکه «سکولاریزاسیون» یا «گیتی گرایی» («Verzeltlichung») در کار باشد، ابتدا باید دنیایی وجود داشته باشد تا به خاطر آن و در بطن آن بتوان خود را «دنیوی کرد» (۱۱). دریدا نیز به طریق اولی مقوله را زیر سوال می برد چون هم در «سکولاریزاسیون» و هم در «لائیسزاسیون»، «مضامین خیلی مسیحی» مشاهده می کند (۱۲)....

(لازم به تذکر نیست که اصطلاح سکولاریزاسیون و نظریه‌های مختلف درباره‌ی آن، به طور عمده نزد جامعه‌شناسان دین - و آن هم به طور عمده در بین جامعه‌شناسان آمریکایی و بخشاً اروپایی (انگلیسی و آلمانی) از نیمه‌ی سده‌ی بیستم به بعد و بویژه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ - رایج می شوند).

**۲- مشکل دوم من این است که سکولاریزاسیون، بر خلاف نظری که می گوید "دین زدایی" است، با دین (و مشخصاً مسیحیت و بویژه پروتستانتیسم) در یک «مناسبات تباری و همدستی» (complicité به قول فرانسوی‌ها) قرار دارد.** مشاخره بزرگ متفکران سده‌ی ۱۹ و ۲۰ (از فوئرباخ، مارکس و نیچه تا... هایدگر، آرت، اشمیت، اشتروس، لویتز و بلومبرگ...) که به "مشاخره در باره‌ی سکولاریزاسیون" (۱۲) معروف است، بر سر همین «گره گاه» اصلی است: این که آیا «سکولاریزاسیون» «گسست از دین» است و یا، **در عین حال**، «ادامه‌ی همان» اما در شکل دیگری (زمینی یا دنیوی)؟ پرسش فوق ما را به جای بس مهم تری سوق می دهد و آن این است که خود «تجدد» یا عصر «نو» (که سکولاریزاسیون، یکی از موتورهای اصلی آن به شمار می رود) تا چه حد نسبت به گذشته «جدید» است؟ آیا واقعاً «نو» هست و یا ادامه همان «کهنه» ای است که خود را در «شکل» دیگری - و این بار نه «ترافرازنده» و «آن جهانی» بلکه زمینی و این جهانی - به نمایش می گذارد؟ به عبارت دیگر، آیا «ترقی» (Progrès) جانشین «مشیت الهی» (Providence)؛ «دولت» (Etat) جانشین «کلیسا» و.. در نمونه‌ی مارکسیسم مبتدل، «کمونیسم» جانشین «رستگاری موعود»... نمی گردد؟

**۳- مشکل سوم این است که از لحاظ تاریخی (و نه فقط تبار شناسی لغوی، به قول شما)، سکولاریسم عمیقاً با فرایند پروتستانتیسم و رفرماسیون (لوتریسم) در کشورهای پروتستان عجین می باشد.** برخی از مهمترین نظریه پردازان سکولاریسم و سکولاریزاسیون، چون Ernst Troeltsch، یزدان شناسان پروتستان بودند. در مناسبات با پروتستانتیسم است که سکولاریزاسیون هیچگاه به «جدایی» «واقعی» دولت و دین نمی انجامد بلکه این دو همواره در همزیستی و همکاری با هم به سر برده و می برند. برای دریافت این مطلب تنها کافی است نگاه کنیم به وضعیت کنونی مناسبات دولت، دین و جامعه در کشورهای عمدتاً پروتستان چون انگلستان، آلمان، ایالات متحده آمریکا...

**۴- و سرانجام، مشکل چهارم (و فعلاً آخری) من این است که «سکولاریزاسیون» یا «گیتی گرایی» - حتا اگر تمام ایراد های بالا را نادیده انگاریم - باز هم نمی تواند به «شعار» و «برنامه» سیاسی درآید.** درحالی که در مورد لائیسیتیه وضع بدین گونه نیست. تصدیق می کنید که «جدایی دولت و دین» از طریق اقدامی سیاسی - قانونی به اتکای جنبشی سیاس - اجتماعی امکان پذیر است. به عنوان نمونه، می توان از اقدام تاریخی قانون ۱۹۰۵ در فرانسه نام برد که به جدایی دولت و کلیساها رسمیت بخشید. اما سکولاریزاسیون در معناهای مختلف اش و از جمله در مفهوم «فرایند خروج جامعه در تمامیت اش از سلطه‌ی دین» صرفاً کار قانون گذاری،

برنامه ریزی سیاسی و یا اقدام دولتی... نیست.

اکنون به قسمت آخر نامه ی شما و سؤالی که کرده اید، می پردازم.

شما می پرسید: "موانع فرایند سکولاریزاسیون ( با دلالت دین زدایی از جامعه) و نیز راه کارهای موثر و راهگشا" چیستند؟ و ادامه می دهید: "با شرایط و امکانات فعلی ما، به عنوان فعالین دانشجویی و اینترنتی که سعی داریم کاتالیزوری برای فرآیند نیل به لائیسیته باشیم، چه کنش ها و ارایه چه قسم مطالبی برای خوانندگان مفید تر خواهد بود؟".

می دانیم که «دین زدایی» از «جامعه» ی ایران (شاید بهتر باشد گفته شود «خروج از سلطه ی دین یا دین سالاری»)، در شرایط تاریخی کشور ما، فرایندی بفرنج، سخت و طولانی است. در خود غرب و مشخصاً در اروپای غربی، با گذشت ۲۰۰ سال از آغاز «مدرنیته» و «روشنگری» و حداقل طی ۱۵۰ سال مبارزه با کلیکالیسم clericalisme در شکل «سکولاریزاسیون» و «لائیسیته»... نه تنها «دین» از این جوامع رخت نیسته است بلکه حتا امروزه سخن از «بازگشت دین» (البته نه در شکل گذشته) می کنند. به نظر من موانع فرایند لائیسیته همان سدهای مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی هستند که جامعه ی ایران را از آزادی، دموکراسی، جمهوری، حقوق بشر، حکومت قانون، برابری زن و مرد، عدالت اجتماعی، ترقی و ... باز نگهداشته است. در این واپس ماندگی، دو عامل اصلی یعنی **استبداد شرقی و دین سالاری اسلامی**، بدون تردید نقش مهم و اساسی و تعیین کننده ای داشته و دارند. در این رابطه، کار های نظری شایسته ای انجام گرفته اند که من در حد این نامه، بیش از این به مساله نمی پردازم.

اما در مورد بخش دوم سؤال تان، به نظر من فعالیتی که هم اکنون شما در چهارچوب تارنمای «سکولاریسم برای ایران» انجام می دهید، یکی از پاسخ های عملی و نظری مناسب و در خور شرایط زمانه است. البته چه خوب می شد، به منظور تبلیغ و ترویج لائیسیته در ایران، این واژه نیز به گونه ای در عنوان سایت شما **حضور** پیدا می کرد.

به نظر من راه کاری که امروزه در مقابل «فعالان جمهوری خواه لائیک» ایران قرار دارد، همواره همان **فعالیت عملی، نظری و نقد گری** است. (چیزی که مارکس در نخستین تز از یازده تز در باره ی فوئرباخ، "فعالیت /انقلابی" یا فعالیت «عملی - نقدگری» می نامد(۱۴). روشن است که فعالیت نظری و فرهنگی ما نمیتواند جدا و منفصل از عمل («پراتیک») ما، یعنی مبارزه ی ما باشد. نمی تواند جدا و منفصل از «جنبش» برای تغییر وضع موجود باشد. جنبشی که «اپوزیسیونی» است، یعنی نه برای «احراز قدرت و حاکمیت» **Pouvoir**، بلکه برای **دگرگون ساختن مناسبات اجتماعی - سیاسی موجود، برای تغییر «خود» و واقعیت «خارج از خود»، عمل می کند.**

به نظر من، تا آنجا که به وجه عملی - سیاسی اپوزیسیونی جنبش تغییر مربوط می شود، در دستور کار تاریخی این جنبش برای ایران، سه مؤلفه ی بنیادین **جمهوریت، دموکراتیسم و لائیسیته** قرار می گیرد. و تا آن جا که به وجه فرهنگی، نظری و نقدگری جنبش مربوط می شود؛ **بحث، جدل و نظریه پردازی پیرامون معضلات مهم نظری جنبش؛ بررسی، بازبینی و نقد رادیکال «اندیشه ی سیاسی» ایرانی از مشروطه تا به امروز و هم چنین ترجمه و نشر آثار عمده در زمینه ی اندیشه و فلسفه ی سیاسی به زبان فارسی ...** می توانند، راه گشای فرایندی گردند که مورد نظر شما و همه ما می باشد.

-----

با پوزش از طولانی شدن بیش از حد این نامه و با تشکر از فرصتی که برای خواندن آن می گذارید، امیدوارم که توانسته باشم تا حدودی به پرسش های شما پاسخ داده باشم. برای شما و همکاران تان آرزوی موفقیت می کنم.

با درج بیرونی این نامه نگاری در سایت سکولاریسم برای ایران و یا در هر رسانه ی دیگری مخالفتی ندارم.

در پایان یادداشت ها، به معرفی چند کتاب مهم و ارزنده در باره ی لائیسیته و سکولاریزاسیون پرداخته ام.

صمیمانه

شیدان وثیق

cvassigh@wanadoo.fr

پاریس ۳۱ مارس ۲۰۰۶ - ۱۱ فروردین ۱۳۸۵

## یادداشت ها

(۱) لائیسیته چیست؟ و نقدی بر نظریه پردازی های ایرانی در باره ی لائیسیته و سکولاریسم. شیدان وثیق - نشر اختران - ۱۳۸۴.

(۲) در این باره رجوع کنید به نوشته های من تحت عنوان «چهار لحظه ی گسست از فلسفه سیاسی کلاسیک: پروتاگوراسی، ماکیاولی، اسپینوزا پی و مارکسی». به ویژه به مقالات در باره ی لحظه ی جمهوری خواهی و ماکیاولی. طرحی نو، سال هفتم و هشتم، ۱۳۸۱-۱۳۸۲. شماره های: ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷. در سایت اینترنتی طرحی نو: [www.tarhino.com](http://www.tarhino.com)

(۳) *La question laïque*

(۴) رجوع کنید به مقاله:

تأملی بر مبانی سیاسی - فلسفی «مساله ی لائیک» نزد یونانیان (پروتاگوراس، آنتیگون و خطابه ی پریکلس)

(۵) *Etat - Nation*

(۶) *Société civile*

(۷) *Théorie de la sécularisation*

(۸) *Sociologie de la religion*

(۹) هانس بلومبرگ در *Die legitimität der Neuzeit* - ص. ۱۸

به زبان فرانسه : *La légitimité des temps modernes*

(۱۰) در: "Kirchen" und "Sekten" in Nordamerika " 1906

(۱۱) مارتین هایکر در : *Nietzsche t. 2 p. 146*

(۱۲) ژاک دریدا در : Jacques Derrida et Gianni Vattimo, *La religion*, Paris, seuil 1996, p. 80

(۱۳) *La querelle de la sécularisation*

(۱۴) *L'activité "révolutionnaire" ou l'activité "pratique - critique"*

در تز اول از : *تزهایی در باره ی فئورباخ*

Karl Marx, *Thèses sur Feuerbach*, Œuvres choisies, page 8, édition du progrès

Georges Labica, *Karl Marx Les thèses sur Feuerbach*, page 20, 1987, PUF



## چند اثر مهم برای مطالعه و ترجمه به فارسی:

در باره ی لائیسیته: (به زبان فرانسه)

1. **De la séparation des Eglises de l'Etat à l'avenir de la laïcité.** Sous la direction de: **Jean BAUBEROT et Michel WIEVIORKA** - Editions de l'Aube - 2005. 367 pages.

از جدایی کلیساها و دولت تا آینده ی لائیسیته - ژان بوبرو و میشل ویوورکا.

ژان بوبرو، مسئول بخش علوم دینی در دانش سرای مطالعات عالی در سوربن، Ecole pratique des hautes études، جامعه شناس و تاریخ دان مورد استناد فرانسوی است. او یکی از صاحب نظران معاصر و اصلی لائیسیته به شمار می رود که تألیفات فراوانی در این زمینه و در حوزه ی جامعه شناسی دینی دارد. ژان بوبرو در کمیسیون رسمی مربوط به آرایه راه حلی بر مشکل روسری اسلامی در مدارس دولتی و لائیک فرانسه (معروف به کمیسیون Stasi) عضویت داشت. او، در کتاب فوق الذکر، مجموعه سخنرانی های متنوعی که در سمیناری پیرامون موضوع لائیسیته - تحت عنوان گفت و گوهای اوکسیر Les entretiens d'Auxerre - طرح گردید را جمع آوری و انتشار داده است. موضوعات اصلی این مباحث عبارتند از: رویکرد تاریخی به مسأله ی جدایی دولت و دین؛ پیرامون قانون ۱۹۰۵ فرانسه و شرایط اجتماعی - تاریخی آن؛ لائیسیته، جدایی و سازندگی اروپا؛ لائیسیته، ارزشی جهانشمول؟ نگاه آمریکای لاتینی به لائیسیته؛ حضور و آینده ی لائیسیته در فضای پسا شوروی (اوکراین، روسیه..); آینده ی لائیسیته؛ اصل لائیسیته و جهانی شدن؛ لائیسیته و آزادی؛ لائیسیته و پیوند اجتماعی..

2. **La laïcité - Henri PENA- RUZ, Textes choisis et présentés** - Flammarion, 2003, 255 pages.

لائیسیته، متن های منتخب و معرفی شده توسط هانری پنا روز.

استاد فلسفه در لیسه ی Fénelon و در مؤسسه ی مطالعات سیاسی در پاریس، هانری پنا روز تألیفات پر ارزشی در باره ی لائیسیته دارد: خدا و ماریان (لقبی که فرانسوی ها به جمهوری فرانسه داده اند)؛ فلسفه ی لائیسیته؛ لائیسیته چیست؟ ... او، در کتاب فوق الذکر و در رابطه با نقش و موقعیت دین در جامعه، مناسبات آن با سیاست و دولت و هم چنین مسأله ی جدایی... گزیده هایی از متن های اساسی فلسفی را معرفی و منتشر کرده است. این گزیده ها شامل اندیشمندان و متفکران مختلف در طول تاریخ (عمدتاً در غرب) می گردند: افلاطون، سن اگوستن، سن توماس، ابن رشد، پاسکال، دکارت، لاک، اسپینوزا، کانت، روسو، ولتر، بنژامن کنستان، کندورسه، ژورس، ژول فری، ماکس وبر... سرفصل های اصلی گزیده ها عبارتند از: دین و سیاست؛ پیوندی خطرناک؛ عقل در برابر ستم؛ ارزش ها و اصول لائیسیته؛ دولت رهایی یافته؛ جدایی لائیک؛ لائیسیته ی مدرسه ی عمومی (دولتی).

3. **La laïcité - Guy HAARSCHER, Que sais-je?** - Edition PUF - 2<sup>ème</sup> édition - 1998. 128 pages.

چه میدانم؟: لائیسیته - نوشته ی گی هارشر.

یکی از کتاب های آموزشی و پایه ای در مجموعه جزوات چه می دانم؟ فرانسوی در باره ی لائیسیته است. گی هارشر، به طور عمده، از منظر حقوق بشر، رواداری (نزد لاک و هابس) و نظریه ی عدالت رالز Rawls به مسأله ی لائیسیته پرداخته است. سرفصل های اصلی کتاب عبارتند از: لائیسیته ی فرانسوی؛ لائیسیته در برخی کشورهای اروپایی؛ تحلیلی از مفهوم لائیسیته؛ بغرنجی و پرادکس ها؛ رویکرد های فلسفی به لائیسیته.

در باره ی سکولاریزاسیون و سکولاریسم: (به زبان فرانسه و انگلیسی)

**1. La querelle de la sécularisation de Hegel à Blumenberg, Jean Claude MONOD - J.Vrin, 2002, 317 pages.**

مشاجره در باره ی سکولاریزاسیون: از هگل تا بلومبرگ - نوشته ی ژان کلود مونو. (به زبان فرانسه).

استاد فلسفه در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه (CNRS)، ژان کلود مونو، در این جا، اثر بسیار با ارزش و کارشده ای را ارائه می دهد. او، با رویکردی فلسفی (از منظر فلسفه ی آلمانی)، به بغرتج سکولاریزاسیون می پردازد. کانون مطالعه و بررسی او در این کتاب - از هگل تا بلومبرگ با گذر از قوئرباخ، مارکس، نیچه، هایدگر، ماکس وبر، اشمیت، استروس، پترسون... لوویت و بلومبرگ... - وجود دوگانگی یا تناقضی ژرف در مقوله ی پربار «سکولاریزاسیون» است. این که مفهوم «سکولاریزاسیون»، چون ابزار نیرومندی در دست فلسفه ی آلمانی برای تفسیر تاریخ، **هم به معنای افول دین از مقام و موقعیت مسلط بر جامعه است و هم به معنای «تحول» و «انتقال» نمادهای و سمبول های و ارزش ها و مفهوم های دینی و بردان شناسانه théologique به حوزه و سطح «دنیوی» و «سکولار»...**

**2. The sacred canopy : Elements of a Sociological theory of religion - Peter BERGER 1967 - Garden City - New York - Doubleday.**

گنبد مقدس: میانی یک نظریه ی جامعه شناسانه از دین - پیتر برژه. (به زبان انگلیسی).

پیتر برژه، متولد ۱۹۲۹ در اتریش، پس از جنگ جهانی دوم به ایالات متحده آمریکا می رود و در آن جا، چون پژوهش گر در جامعه شناسی دین، مقیم می شود. با این که او، بعدها، نظرات خود را در باره ی نقش و جایگاه دین در جوامع غربی تغییر می دهد و نسبت به مقوله ی «سکولاریزاسیون» تردید های جدی می کند، اما، با این حال، آن چه که او در مرحله ی اول فعالیت های جامعه شناسانه اش - از جمله در کتاب نام برده **The sacred canopy** می نویسد، به منزله یکی از اصلی ترین و جامع ترین نظریه پردازی ها در باره ی «سکولاریزاسیون» شناخته شده است. نظریه ی سکولاریزاسیون پیتر برژه به طور کامل در فصل دوم **گنبد مقدس**، تخت عنوان میانی تاریخی و در سه بخش طرح شده است: *فرایند سکولاریزاسیون، سکولاریزاسیون و مسأله ی امکان پذیری و سکولاریزاسیون و مسأله ی مشروعیت*. از دیدگاه پیتر برژه، حاملین اصلی سکولاریزاسیون در دنیای غرب فرایندهای اقتصادی می باشند، اما حاملین دیگری چون عواملی در خود دین (مسیحیت) نیز نقش ایجابی دارند...

**3. Religion in Secular Society: A sociological comment - Bryan R. WILSON 1966 - London- C.A. Watts.**

دین در جامعه ی سکولار: تفسیری جامعه شناسانه - بریان ویلسون. (به زبان انگلیسی).

بریان ویلسون متولد سال ۱۹۲۶ در انگلستان است. با این که رشته ی اصلی او اقتصاد است، ویلسون به مطالعات جامعه شناسی دین می پردازد و در سال ۱۹۶۶ نخستین کتاب خود را تحت عنوان **دین در جامعه ی سکولار** به این موضوع اختصاص می دهد. در بخش اول کتاب، نظریه ی سکولاریزاسیون The Pattern of secularization طرح شده است. از دیدگاه ویلسون، سکولاریزاسیون فرایندی تحول پذیر است. از این نقطه نظر، او بیشتر صحبت از «طرح» یا «نقشه»ی سکولاریزاسیون می کند تا «تئوری سکولاریزاسیون». "سکولاریزاسیون، از نظر ما، فرایندی است که طبق آن اندیشه، عمل و نهادهای دینی اهمیت (و معنای) اجتماعی خود را از دست می دهند". نزد ویلسون، سکولاریزاسیون به معنای "کاهش اهمیت اجتماعی دین در نظام اجتماعی است" و نه پایان دین داری افراد جامعه. سکولاریزاسیون، یکی از ابعاد مدرنیزاسیون است و نه فرایند مدرنیزاسیون در تمامیت اش...

**4. Les Théories de la sécularisation - Olivier TSCHANEN - Librairie Droz, Genève, Paris, 1992 - 407 pages.**

نظریه های سکولاریزاسیون - اولیویه چانن. (به زبان فرانسه).

**اولیویه چانن**، جامعه شناس سوئیسی، تز دکترای خود را در باره ی سکولاریزاسیون نوشته است. او در این کتاب پر حجم خود، **مجموعه** بحث های مربوط به نظریه های ی سکولاریزاسیون از دیدگاه جامعه شناسان مختلف آمریکایی و اروپایی در سده ی بیستم و بویژه از سال های ۱۹۶۰ به این سو را مورد بررسی، تجزیه و تحلیل قرار می دهد. نظر خود **چانن** بر این است که به جای واژه ی «**تنوری**» باید از «**تنوری ها**» و به طور دقیق تر از «**پارادایم سکولاریزاسیون**» سخن راند. سرفصل های کتاب عبارتند از: «نظریه ی سکولاریزاسیون» چیست؟؛ **تکوین پارادایم سکولاریزاسیون؛ ماکس وبر و سکولاریزاسیون؛ سکولاریزاسیون در جامعه شناسی عمومی؛ سکولاریزاسیون در جامعه شناسی دین - آمریکا (۱۹۱۸ به بعد)، اروپا (۱۹۳۹ به بعد)؛ بحث یزدان شناسانه *Théologique*؛ سکولاریزاسیون امروز** : پیتر برژه Peter BERGER ، توماس لوکمان Thomas Luckmann، بریان ویلسون Bryan Wison، دیوید مارتین David Martin، ریچارد فن Richard Fenn ، کارل دوبلار Karel Dobbelaere، تالکوت پارسونس Talcott Parsons، روبرت بلاه Robert Bellah...؛ «جدل» سکولاریزاسیون: آندریو گرلی Andrew Greeley، جفری هادن Jeffrey Hadden، دانیل هرویو-لزه Danièle Hervieu-Léger، یورگن هابرماس Jürgen Habermas، نیکلاس لوهمان Niklas Luhmann، دانیل بل Daniel Bell...

در نتیجه گیری از معرفی کتاب های فوق: برای کسانی که در جست و جوی تألیف جامعی از سکولاریسم و سکولاریزاسیون هستند، کتاب **اولیویه چانن** (از منظر جامعه شناسی سکولاریزاسیون) و اثر **کلود مونو** (از رویکرد فلسفه آلمانی به مسأله ی سکولاریزاسیون) را توصیه می کنم. به طور کلی، ترجمه ی کتاب های نام برده در بالا به زبان فارسی - چه در زمینه ی لائیسیتته و چه سکولاریزاسیون - کار بسیار با ارزش و مفیدی خواهد بود و خدمت بزرگی به علاقه مندان و فعالان لائیک در داخل کشور خواهد کرد.

\*\*\*\*\*